

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

مراد تبریزی

۰۹ اگست ۲۰۱۹

جمهوری اسلامی وسیله و نتیجه سرکوب انقلاب سالهای ۵۶ - ۵۷

این روز ها گاه با جوانانی مواجه می شویم که در حالی که فقر و فلاکت، دزدی و فساد و اختناق و سرکوب های جمهوری اسلامی خشم و نفرت آنها را برانگیخته ، تحت تأثیر این تبلیغات قرار دارند که گویا جمهوری اسلامی حاصل انقلاب سالهای ۵۶ و ۵۷ بوده است. این جوانان با دیدن وضع موجود و با تکیه بر جنایات انکار ناپذیر دیکتاتوری لجام گسیخته حاکم، آن انقلاب را انکار کرده و گاه حتی نیروهای مسلح آن دوره چون سازمان چریکهای فدائی خلق ایران را به دلیل این که در پای گیری آن انقلاب نقش داشته اند، آماج انتقادات خود قرار می دهند. این وضع باعث شده که برای شنیدن تبلیغات سلطنت طلب های بی همه چیز نیز گوش های شنوایی پیدا شوند. در این مقاله من می کوشم نشان دهم که جمهوری اسلامی هرگز حاصل انقلاب توده ها در سالهای ۵۶ و ۵۷ نبوده است بلکه این رژیم از طرف امپریالیستها بر سر کار آورده شد و وسیله سرکوب آن خیزش بزرگ انقلابی البته به نام انقلاب بود.

برای این که متوجه بشویم که جمهوری اسلامی وسیله و نتیجه سرکوب آن انقلاب می باشد ، لازم است که نگاهی به شرایط غلیان مبارزات اعتراضی مردم در سالهای ۵۶ و ۵۷ بیندازیم.

یکی از خود ویژگی های دهه ۵۰ ، گرایش وسیع مردم به انقلابیون مسلح بود. بدون اغراق می شد گفت که برای نمونه چریکهای فدائی خلق جای بزرگی در قلب مردم پیدا کرده بودند. متأسفانه در اوائل سال ۵۵ ، نیرو های سرکوبگر رژیم شاه توانستند ضربات بزرگی به سازمان چریکهای فدائی خلق و جنبش انقلابی مسلحانه مردم ایران وارد آورند. به دنبال این ضربات بزرگ در اواخر سال ۵۵ و اوائل سال ۵۶ ، کم کم بحث هایی در مطبوعات رژیم شروع شدند که از ضرورت باز کردن فضای سیاسی و رعایت حقوق بشر در جامعه صحبت می کردند. این بحث ها همزمان بود با روی کار آمدن جیمی کارتر در امریکا. کارتر از حقوق بشر دم می زد و از آنجا که رژیم شاه تا بن استخوان به امپریالیسم امریکا وابسته بود ، سیاستهای خود را بر اساس رهنمودهای آنها تعیین می کرد. در نتیجه در ایران هم بحث فضای باز سیاسی کم کم بالا گرفت. این وضع را در آن زمان برخی از زندانیان سیاسی "جیمی کراسی" می نامیدند. در همین دوران بود که رژیم شاه و ساواک جنایتکارش به هیأتی از جانب صلیب سرخ اجازه دادند که از زندانهای محل نگهداری زندانیان سیاسی بازدید کند.

با گسترش اعتراضات و تظاهرات مردم، دستگاه امنیتی شاه در حالی که دست از سرکوب توده های انقلابی بر نداشته بود، برای این که بتواند نقش کمونیستها را در جنبش توده ها که به طور برجسته ، به هیچ وجه جلوه مذهبی نداشت، کمرنگ کند دست به تقویت نیروهای مذهبی زد. در همین رابطه یکی از وابستگان رژیم سلطنت نوشته ای توهین آمیز نسبت به خمینی در روزنامه اطلاعات به چاپ رساند. در اعتراض به این مقاله، طلبه های قم دست به اعتراض زدند. از این طریق اسم خمینی کم کم به میان توده های مردم برده شد و بعدها در برخی از تظاهرات ها خواست آمدن خمینی به ایران را مطرح کردند.

رژیم شاه برای مقابله با مبارزات مردم تنها به سرکوب اکتفاء نکرد و شروع کرد به تغییر نخست وزیر ها. در ابتداء هویدا را که حدود ۱۳ سال نخست وزیر گوش به فرمان شاه بود تغییر داد ، اما این امر به جای تخفیف اوضاع بحرانی به تشدید بحران انجامید و مبارزات مردم را شدید تر نمود.

در طول سال ۵۶ توده های مردم در ابعاد وسیع تری علیه رژیم شاه و ظلم و ستم و دیکتاتوری تظاهرات کردند. با رشد تظاهرات اعتراضی مردم در هفته شهریور [سنبله] ۵۷ در میدان ژاله (تهران) تظاهرات کننده ها را از زمین و هوا به گلوله بستند. اما باز مردم با وجود اعلام حکومت نظامی به تظاهرات ادامه دادند. ادامه تظاهرات مردم باعث نخست وزیری تیمسار از هاری شد با این هدف که با اعمال خشونت جلوی تظاهرات مردم گرفته شود. اما این امر هم عملاً به ضد خود تبدیل شد. این وضع برای امپریالیست ها یک پیام داشت: سرکوب هرچه شدیدتر باشد مردم به خانه هایشان نروند و خواهند رفت و ممکن است مبارزه مسلحانه توده ئی شود و منافع آنها را به خطر بیندازد.

با اوج گیری تظاهرات مردم ایران، دولت عراق ، خمینی را که به صورت تبعید در عراق زندگی می کرد از آن کشور اخراج کرده و فرانسه او را پذیرا شد تا نام وی هر چه بیشتر در مبارزات مردم مطرح شود.

شکست تاکتیک های شاه جهت مقابله با انقلاب ضد امپریالیستی و ضد سلطنتی توده های مردم به تدریج نشان داد که شاه دیگر جایی در قدرت نمی تواند داشته باشد. چرا که در آبان ۵۷ با این که شاه در تلویزیون رسماً اعلام کرد که صدای انقلاب مردم را شنیده است و حاضر به اصلاح امور می باشد اما مردم دیگر حاضر به شنیدن صدای وی نبودند.

به همین دلیل هم امپریالیستها با شدت بیشتر به تقویت خمینی پرداختند. آنها در کنفرانس گوادلوپ که با حضور امریکا، انگلیس، فرانسه و المان تشکیل شده بود به خدمت شاه خاتمه داده و خمینی و دار و دسته اش را به جای سلطنت شاه برگزیدند و جهت انتقال قدرت به آن ها ، جنرال هويزر را به ایران فرستادند تا ارتش را آماده خدمت به خمینی کند. در همین حدود ها بود که ناگهان شعار "ارتش برادر ماست، خمینی رهبر ماست" در جریان تظاهرات مردم شنیده شد و روشن بود که مزدوران دشمن جهت انحراف مبارزات مردم ، شعار های خود را در تظاهرات فریاد می زنند تا به شعار مردم تبدیل شود. در شرایطی که دشمنان مردم در حال اجرای این دسیسه ها بودند، خمینی و اطرافیانش در پاریس در حال مذاکره با امپریالیستها بودند و بعداً مشخص شد که امپریالیستها به خصوص امپریالیسم امریکا سه خواست اصلی در برابر خمینی قرار داده بودند.

۱- ارتش دست نخورده باقی بماند

۲- جریان تولید و صدور نفت مثل سابق ادامه داشته باشد

۳- کمونیستها و انقلاب توده های مردم سرکوب شوند

بعد از قبول این شرایط از سوی خمینی، امپریالیستها شرایطی ایجاد کردند که شاه را از ایران برده و خمینی و دار و دسته اش را به ایران بیاورند. در این فاصله تبلیغات وسیعی به نفع خمینی انجام گرفته بود و خود خمینی در حالی که

خلاف نیروهای سازشکار آن زمان نشان می داد که مثل مردم در مخالفت با شاه قاطع است به مردم هم قول می داد که خواست های آنها را برآورده خواهد کرد. به همین خاطر تعداد زیادی از مردم به پیشواز خمینی رفتند و خمینی که با هواپیمای شرکت هواپیمائی فرانسه وارد فرودگاه مهرآباد شد پس از ورود به بهشت زهرا رفت و در اولین سخنرانی اش قول هائی در جهت بهبود شرایط زندگی مردم به آنها داد، نظیر مجانی کردن آب و برق و از این قبیل وعده و وعید ها که البته بعداً سیر رویداد ها دروغ بودن تمام آنها را ثابت نمود.

محاسبه امپریالیست ها این بود که قدرت را با مذاکره به طور صلح آمیز به دست خمینی بسپارند تا دستگاه سرکوب سالم مانده و در خدمت سرکوب انقلاب در اختیار خمینی قرار گیرد. اما در جریان این نقل و انتقال قدرت، در ۲۱ بهمن [دلو] ۵۷ همافران نیروی هوائی با ارتش درگیر شدند و شرایط برای قیام توده ها فراهم شد. در این زمان خمینی برای جلوگیری از قیام توده ها اعلام کرد که **دستور جهاد نداده است**. ولی توده های مردم علی رغم مخالفت خمینی و دار و دسته اش قیام کردند و در ۲۲ بهمن هم قیام ادامه یافت و مراکز سرکوب آماج حملات مردم قرار گرفتند. در این موقعیت ارتش اعلام بی طرفی کرد و با خمینی بیعت نمود.

پروژه قدرت گیری خمینی نشان می دهد که انقلاب توده های مردم نبود که خمینی را به قدرت رساند بلکه امپریالیست ها به خاطر حفظ منافع خود و با اعمال نفوذ در پروژه انقلاب مردم، خمینی را برای سرکوب انقلاب توده های مردم با شاه تعویض کردند. انقلاب مردم برای حل مشکلات اقتصادی و از بین بردن سرکوب و رسیدن به آزادی و دموکراسی بود اما این انقلاب توسط امپریالیستها و مزدور آن ها خمینی همانگونه که در میان مردم ما گفته می شود "ملاخور" شد. قیام توده های مردم محاسبات امپریالیست ها را به هم زد و امکان فریبکاری بزرگی به خمینی داد. با قیام مردم ارتش ضربه خورد و سلاح زیادی به دست مردم افتاد. به همین دلیل هم اولین کار خمینی خلع سلاح مردم شد. تا فرصت و زمان لازم برای باز سازی ارتش نیز فراهم شود. ارتشی که در همان به اصطلاح "بهار آزادی" سندج را به خون نشاند. با توجه به رشد انقلاب و سقوط رژیم شاه و قیام بهمن جو سیاسی جامعه به نفع مردم تغییر کرد و مردم با شدت بیشتری خواهان تحقق مطالبات خود بودند. در این شرایط دار و دسته خمینی قادر نبودند فوراً به طور سراسری سرکوب مبارزات مردم را شروع کنند. به همین دلیل هم علی رغم همه سرکوبگری های پراکنده آنها، فضای شبه دموکراتیکی در جامعه حاکم شده بود که به سازمانهای سیاسی امکان فعالیت علنی می داد. به همین دلیل هم ستاد های سازمانهای سیاسی بر پا و نشریات آنها وسیعاً پخش می شدند. در این میان سازمان چریکهای فدائی خلق ایران به دلیل مبارزات مسلحانه قبلی خود و سالها قهرمانانه جنگیدن اعضای آن با رژیم شاه با استقبال بسیار وسیعی از طرف مردم مواجه شد و عملاً به بزرگترین سازمان چپ سیاسی کشور بدل شد. شرایط جدید حکم می کرد که نیرو های انقلابی و کمونیست فوراً به تحلیل شرایط جامعه پرداخته و با روشن کردن ماهیت رژیم جدید راه ادامه انقلاب تا پیروزی یعنی قدرت گیری کارگران و ستمدیدگان و نابودی سلطه امپریالیستها و سرمایه داران وابسته را مقابل مردم قرار دهند. اما متأسفانه در رهبری این سازمان "مارهای خوش خط و خالی" لانه کرده بودند که نه به فکر ادامه انقلاب بودند و نه قدرت گیری کارگران و ستمدیدگان مشغله ذهنی آنها بود. به عکس آنها در این اندیشه بودند که در قدرت جدید جایی برای خود دست و پا کنند. اما این که چرا این سازمان که با خون بهترین و دلیر ترین کمونیستها شکل گرفته بود به این روز افتاده بود باید کمی به گذشته این سازمان و تاریخچه آن بازگردیم.

قبل از پرداختن به تاریخچه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران لازم است تأکید کنم که پس از ضربات بزرگ سال ۵۵ که بخش بزرگی از سازمان نابود شد، کسانی که در رأس سازمان قرار گرفتند دست به یک اقدام غیر دموکراتیک زدند. آنها بدون آن که بحثی در بین همه اعضای سازمان و یا در جنبش صورت گرفته باشد اعلام کردند که سازمان

نظرات قبلی خود را تغییر داده و حال به نظرات رفیق جزنی باور دارد. این امر زمینه را برای عضو گیری افرادی همچون فرخ نگهدار و ماشاءالله فتاپور و جمشید طاهری پور و افرادی نظیر آنها که با فاصله زمان هائی از زندان رژیم شاه آزاد می شدند، آماده کرد. چنین افرادی که اپورتونیست هائی بیش نبودند وارد سازمان شده و به تدریج در مراکز رهبری قرار گرفتند. آنها همان مار های خوش خط و خالی بودند که بعد از قیام بهمین به جای تحلیل شرایط جدید و نشان دادن راه ادامه انقلاب، خطی بر سازمان حاکم کردند که همان خط مماشات با جمهوری اسلامی بود. آنها درست با در پیش گرفتن این خط بود که به نام سازمان چریکهای فدائی خلق ایران توده ها و هواداران انقلابی سازمان را از انجام عملکردهای انقلابی علیه رژیم باز می داشتند.

با این اشاره حالا بهتر می شود به بنیانهای تئوریک چریکهای فدائی خلق که پایه اعمال انقلابی و اعتبار این سازمان گردید، پرداخت.

در سال ۱۳۴۶ بخشی از مارکسیست لنینیست های ایران که در مشهد، تبریز، شمال و تهران قرار داشتند در گروهی متشکل شدند. کمونیست های متشکل در این گروه نه تنها به مطالعه تاریخ و مارکسیسم پرداختند بلکه شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران را به طور عینی مورد مطالعه قرار دادند. آنها به کارخانه ها و روستاها رفته و دریافت هایشان را در گروه به بحث و تبادل نظر گذاشتند. بعد از ۴ سال مطالعه و بررسی در سال ۴۹ حاصل مطالعات و تحلیل های این انقلابیون، توسط رفیق امیر پرویز پویان و بعد به طور کامل به وسیله رفیق کبیر مسعود احمدزاده در کتابی به نام "مبارزه مسلحانه، هم ستراتیژی هم تکتیک" جمع بندی و تئوریزه شد. بر اساس این تئوری، رفقاء دست به عملیات مسلحانه زدند. این گروه در جنبش به نام گروه احمدزاده معروف شده است. در همین دوران گروه دیگری از کمونیستها در ایران به رهبری رفیق غفور حسن پور شروع به سازماندهی خود کردند که بعداً به گروه جنگل معروف شدند. این دو گروه به تدریج در ارتباط با هم قرار گرفتند.

پس از رستاخیز سیاهکل که اعلام آغاز مبارزه مسلحانه در ایران بود، این دو گروه در هم ادغام شده و نام چریک های فدائی خلق را برای خود انتخاب کرده و کتاب رفیق مسعود تئوری راهنمای عملی چریکهای فدائی خلق شد. به عبارت دیگر رهنمودهای مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی هم تاکتیک مبنای حرکت چریکهای فدائی خلق قرار گرفت. رؤس تحلیل های کتاب رفیق احمدزاده چنین است:

- ۱- سیستم اقتصادی و سیاسی ایران وابسته به امپریالیسم است که در ظاهر ملی و مستقل به نظر می رسد.
- ۲- تضادهای جامعه ایران تحت شعاع یک تضاد قرار گرفته که تضاد بین خلق و امپریالیسم است.
- ۳- بر این اساس سلطه امپریالیسم به مثابه یک عامل داخلی باید در نظر گرفته شود که در هر پروسه ای برای حفظ منافع خود اعمال نفوذ می کند. بنابراین برای جامعه ایران امپریالیسم، یک نیروی خارجی نیست که به هر حال نقشی ایفاء می کند.
- ۴- جهت استمرار سلطه امپریالیسم یک دیکتاتوری عریان و لجام گسیخته ضروری است که با کمک تبلیغات دروغین و عوامفریبانه خود را بزرگ نماید.
- ۵- بدون نابودی سلطه امپریالیسم در ایران که بدون رهبری طبقه کارگر امکان پذیر نیست، توده های مردم ایران به دموکراسی واقعی و رهائی از ظلم و ستم دست نمی یابند.
- ۶- چنین سیستمی را نمی توان با یک اعتصاب سیاسی عمومی و قیام مسلحانه برانداخت بلکه فقط در بستر مبارزه مسلحانه توده ئی است که می شود آن را سرنگون کرد.

۷- رفیق مسعود می پرسد "وظیفه پیشرو چیست؟" و جواب می دهد "مگر نه این است که وظیفه ای که تاریخ به عهده رزمندگان نهاده است این است که از طریق عمل آگاهانه انقلابی و ایجاد ارتباط با توده ها در حقیقت نقبی به قدرت تاریخی توده ها بزند و آن چه را که تعیین کننده سرنوشت نبرد است ، وسیعاً به میدان مبارزه واقعی بکشاند". او در شرایط حاکمیت دیکتاتوری در ایران، مطرح کرد که اقدام نیروهای پیشرو جامعه به مبارزه سیاسی- نظامی راه ارتباط با توده ها و مشخصاً طبقه کارگر می باشد.

مبارزه مسلحانه ای که بر اساس تئوری ارائه شده از طرف رفیق احمد زاده در ایران بنیان گذاشته شد به تدریج و در جریان تداوم مبارزه مسلحانه به جدائی غم انگیز بین روشنفکران و توده های مردم که اعمال غیر انقلابی حزب توده در ایران به وجود آورده بود ، پایان داد.

درگیری های مسلحانه چریک ها که جریان آنها را روزنامه های رژیم می نوشتند مخصوصاً دادگاه رفقاء گل سرخی و کرامت دانشیان در سال ۵۲ که آن رفقای جان بر کف، از مبارزه مسلحانه و از خلق دفاع کردند و تلویزیون سراسری پخش کرد ، آوازه چریک های فدائی خلق ایران را به دورترین نقاط ایران رساند. چریک های فدائی خلق بیش از پیش از محبوبیت بسیار بالائی بین کارگران و زحمتکشان شهر و روستا برخوردار شدند. موفقیت ها و پیروزی های چریکها نظر خیلی از نیرو های جنبش را به سوی آنها جلب نمود. زندانهای شاه جلوه مشخصی از پیشرفت های چریکها بود. به طوری که جو کل زندانها در سال ۵۰ زیر سیطره این جریان قرار گرفت. یکی از زندانیانی که در سال ۵۰ در زندان بود و چند سال از زندانش می گذشت رفیق بیژن جزنی بود که در سال ۱۳۴۶ دستگیر شده بود. او در زندان در جریان فعالیتهای چریکهای فدائی خلق قرار گرفته و از آن دفاع می کرد. بعد ها این رفیق بدون این که از کم و کیف تئوری راهنمای چریک های فدائی خلق بدرستی آگاه باشد ، از ظاهر عمل چریک های فدائی خلق، به این نتیجه رسید که آن ها متمایل به نظامیگری هستند. رفیق جزنی در زندان در این مورد مطالبی نوشت ولی متأسفانه به طور صریح مخالفت خود را با تئوری چریکهای فدائی خلق یا همان تئوری مطرح شده در کتاب رفیق مسعود اعلام نکرد. حتی در آغاز طرفداران نظرات رفیق جزنی می گفتند که نوشته های او مکمل نظرات رفیق مسعود است. یکی دیگر از زندانیان آن زمان بهروز ارمغانی بود که در ارتباط با گروه مهندسین تبریز که افکار توده ئی داشتند به زندان افتاده بود. این رفیق در زندان با نظرات بیژن جزنی آشنا شده و نظرات او را در زندان تبلیغ می کرد. عده ای نیز در زندان بودند که یا در رابطه با فدائیان و یا در ارتباط با سایر گروه ها به زندان افتاده بودند که به تدریج طرفدار نظرات جزنی شدند.

با آزادی این زندانیان که معتقد به نظرات بیژن جزنی بودند و ورود آنها به صفوف سازمان چریک های فدائی خلق ایران، به تدریج نظرات جزنی که در تخالف با نظرات رفیق احمد زاده بود در درون سازمان هر چه بیشتر تحکیم شد. به این ترتیب تئوری راهنمای چریک های فدائی خلق، تئورئی که متعهد به آزادی طبقه کارگر و زحمتکشان شهر و روستا بود مردود اعلام شد و افراد آن سازمان ، تئوری نبرد با دیکتاتوری فردی شاه بیژن جزنی را جایگزین تئوری انقلابی چریکهای فدائی خلق نمودند. همه این رویدادها به مارهای خوش خط و خال در رأس سازمان امکان داد که با غصب سازمان چریک های فدائی خلق ایران عملاً از ورود طرفداران نظرات رفیق احمد زاده به سازمان جلوگیری کنند. می توان لیست بلند بالائی از اعمال و رفتار کسانی که به عنوان چریک های دروغین تا انشعاب اکثریت و اقلیت خط اپورتونیستی را پیش می بردند تهیه کرد و نشان داد که چه خدماتی به رژیم تازه استقرار یافته کردند و به وی فرصت سازمانیابی خود را دادند و جمهوری اسلامی به این ترتیب امکان یافت با قدرت تمام سرکوب توده های مردم و انقلاب آنها را عملی سازد.

به این صورت فرخ نگهدارها، جمشید طاهری پورها و فتاپورها و امثالهم شدند چریک فدائی خلق و رفیق اشرف دهقانی و رفیق محمدرمزی پور و رفیق سنجر و رفیق بیژن هیرمن پور کسانی نام گرفتند که هنوز در دوران کودکی مانده و به مرض چپ روی دچار می باشند!!!

در صورتی که چریک های فدائی خلق واقعی معتقد به تئوری مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی هم تاکتیک پس از جدائی از آن دار و دسته ، ماهیت جمهوری اسلامی را تحلیل و آن را وابسته به امپریالیسم و ادامه رژیم شاه ارزیابی کرده و بر ضرورت سازماندهی مسلح توده ها با توجه به دستاوردهای قیام بهمن تأکید نمودند. آنها با تکیه بر تئوری راهنمای سازمان یعنی تئوری مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی هم تاکتیک حتی حمله سراسری که به توده ها خواهد شد را نیز پیش بینی کرده و لزوم مخالفت با خلع سلاح توده ها و سازماندهی مسلح آنها را خاطر نشان کردند. با قاطعیت می توان گفت که اگر سازمان بر تئوری قبلی خود پای بند می ماند ، به یک آلترناتیو جدی در مقابل جمهوری اسلامی تبدیل می شد و امروز دیگر شاهد این نبودیم که برخی از جوانها کل انقلاب سال ۵۶ و ۵۷ را انکار کرده و جنایات جمهوری اسلامی را به حساب طرفداران انقلاب بگذارند.

اگر بخواهیم بدانیم که چه مسائل و عواملی باعث شد که جمهوری اسلامی براحتهی توانست نیرو های خود را سازمان داده و ضمن سرکوب توده ها آنها را که در جریان قیام بهمن تا حدی مسلح شده بودند خلع سلاح کند ، باید هم قدرت امپریالیسم جهانی را دید و هم توجه کرد که سازشکاری ها و مماشات طلبی های سازمانهای سیاسی شرايطی را شکل داد که به جمهوری اسلامی جهت حفظ پایه های لرزان رژیم خود بی اندازه کمک کرد. به باور من سیر رویداد ها درستی تحلیل های چریکهای فدائی خلق ایران را برای همگان ثابت کرده است.

تیر [سرطان] ۱۳۹۸